

امروز نوبت اراست است از غزانشان

پس به شکل این که کسی در این ملک از رسیدن بهار برخوردار نمی‌گردد، شاید اجازه داشته باشیم کم کم از بهار حرف بزنیم. فکر معقول به سرتان نزنند: از زمستان و بهار نمایان «خوانی» سخن نمی‌گویم. همین بهار مخصوص طبیعت می‌گویی که هر سال به حکم لایت تغییر «مدیر لیل و النهار» بر این کره خاکی گذر می‌کند و طبیعت بی‌رحم را نشاطتی تازه می‌بخشد و هیچ اندیشه نمی‌کند که این خاک، کجای زمین است؛ افغانستان جنگ زده است با افریقای قحطی زده. بنابراین، همه کس حق دارد از آن بگوید و بسراید. اما ببینی و بین الله، من به عنوان شاعر تا همین پلیرسال نمی‌توانستم از این واقعه اظهار شغف شاعرانه کنم. زیرا به عیان می‌دیدم که آمدن بهار برای وطنداران من، شادمانی به همراه ندارد و خیر و خیرشایدی برای هیچ کس نیست. بیست سال تجربه تلخ جنگ به همه گفته بود که آمدن بهار یعنی آغاز جنگ، یعنی شعله و روشن شدن آتش کارزار در مرزهای بامیان و پنجشیر و سالنگ. به عیان می‌دیدم که این مردم، محبوس بودن در حصار امن بربر را بر بهار جنگ افروز ترجیح می‌نهند. این بود که اگر روزی به هرزه دهان گشوده بودم که: «جهان حال خوشی دارد و به نوروز» این قدر می‌چشم و رو نیوردم که بی درنگ در مصرع بعداً اضافه نکنم «در ریغا» حال خلق مانده در بند، زیرا نسل ما نسل شاعران گل و بلبل نبودند، نسل «مرگ اندیش» بودند که به تسامح نام شاعران مقابلت به آنان نهداده شده بود. نسلی که بذر شادی در سرزمین خود نشان نمی‌رویند چون مدتها بود که شادی در وطنشان تیرباران شده بود. فکر می‌کنم بیز این نسل از شاعران، یعنی استاد خلیل الله خلیلی نیز همین حسن و حال را از آمدن بهار داشته. آن دم که می‌سرورید: «گویند به نوروز که آسمان بنیاند»، اما حالا به شکل آن که بهار می‌آید و با آمدنش رنگ مرگ بر سر دود دهقان این دیار نمی‌باشد. باید و باید از بهار بگوئیم و در پیام آن تعقلای انسانی کنیم: هر چند ممکن است تعدادی روشنفکر بر این خوشیاوری ساده دلی ماتسها کنند، که «گو تا بهار؟»، یا شد، بکنند، یا کنی نیست.

بنیاد اندیشه

اندیشه
بهار، فرصت اندیشیدن است. این را پیشینیان معریت گرا و خریدار ما، بسیار گفته اند. از شور نگری های عقلانی خیم بگیر تا شیرینکارهای روحانی مولانا! اما گمان من بر این است که بیست از نخستین بهار است که افغانستانی مجالی چند اندک برای اندیشیدن یافته است. ما در این سالها فرصت هر کاری را داشتیم. اما فرصت اندیشیدن نداشتیم. چون در حال بدین بودیم، در یک مسابقه ناخاسته و ناقرام شرکت ورزیدیم و تمام فکر و زکرمات این بود که نپس نمائیم. از که از چه؟ مهم نبود، به کجا و برای چه؟ مطرح نبود. مهم نفس شرکت در این مسابقه بود. مسابقه ای به نام انقلاب، جهاد و شورش. کاری به درونمایه اش ندارم. مهم این است که در ذات همه این کلمات نوعی شتاب و تکلیف نهفته است. اما شتاب به کجا و برای چه؟ جد جهاد در چه طریقی؟ دیگر محتاج اندیشه ای ماتقبل است که در خود بحران نمی‌توان به آن رسید. سواران قبل از آن که اسب را با شتاب رکاب بزنند، باید حساب کجا قرار گرفتن دستمال را بکنند و تیز انداز حساب نشانند را ببالا اسپ تیزکنند و تیز بران این حسابها سورش نمی‌شود.
از حق نگوییم که ما فقیر از اندیشه ماتلبی و تهیدست به درون معرکه مانده بودیم و درون معرکه نیز کجای اندیشیدن نیست. جایی

نقد حال ۱۳۹
○ مطبوعات در دوره حکومت انتقالی / محمد خواد خاوری، ۱۳۶ ○ احزاب شیعی و فقدان انگیزه / تقی واحدی، ۱۳۹
○ قاعده بازی چیست / سید نادر احمدی، ۱۳۲ ○ انتقال مسالمت آمیز قدرت / حسن رضایی، ۱۳۶
○ آنچه در افغانستان برای کمک یا غارت؟ / محمد علی عباسی (افغان)، ۱۳۶
○ چرا بازی سازی در افغانستان محسوس نیست؟ / محبوب الله خاکی، ۱۳۸

۱۳۹، رسانه
○ تا دیدار دیگر، یا الله یا نصیب / سید نوباب مظفری، ۱۳۹ ○ چون شبنم از برگ لاله، ۱۳۹
○ بزبورن جستن از صورت عالم / نوشین اکبرزاده، ۱۵۰ ○ همسایه ها، حادثه بود / علی پیام، ۱۵۰
○ دل به دل / بصیر احمد حسین زاده، ۱۵۱ ○ ولایتی از حدیث آفتاب / محمد کاظم کاظمی، ۱۵۱
○ صدای رباب در اروپا / بصیر احمد حسین زاده، ۱۵۲ ○ رقصنده در آتش در انتظار اسکا، ۱۵۲
○ بازی گشایی سینماها در افغانستان، ۱۵۴ ○ ایران و افغانستان در گمان رستم، ۱۵۴ ○ کابل فیلم راه اندازی شد، ۱۵۴
○ سمیرا و مورد گارچی، ۱۵۴ ○ افغانستان در جشنواره فیلم ایران، ۱۵۵
○ جشنواره شعر و قصه و درخشش نویسنده افغانی، ۱۵۵ ○ بیباک جهان را به دست نسیبیم، ۱۵۵ ○ موسیقی و سانسور، ۱۵۵
○ کنفرانس جامعه مدنی در افغانستان، ۱۵۶ ○ هفتمین مجمع علمای شیعه و سنی افغانستان، ۱۵۶
○ شهید هشتم از دیهشت / حمید حسینی، ۱۵۶ ○ نمایشگاه بین المللی و «سرای افغانستان»، ۱۵۷

بیک را استان ۱۶۲

○ صاحب امتیاز: مؤسسه فرهنگی در دی
○ مدیر مسئول: محمد خواد خاوری (javadkhwad@yahoo.com)
○ سردبیر: سید نوباب مظفری (abotilham@yahoo.com)
○ هیات تحریریه: سید ناصر احمدی، اسماعیل اکبر، زینب بیات، علی پیام، قنبر علی تابش، بصیر احمد حسین زاده، حسن رضایی، عبدالوحد رفیعی، محمد شریف سعیدی، سید محمد ضیاء قاسمی، محمد کاظم کاظمی، بتول مرادی، فاخره موسوی، حزنه و اعلی
○ تألیف: راضیه مظفری ○ طرح روی جلد: حمید حسینی ○ طرح داخلی: حمید حسینی (با سپاس از وحیدالله عباسی)
○ خط سیم در فوایش و کونه کر در مطالب (آزاد است) ○ از مطرح شده در مجله، الزام دیدگاه خط سیم نیست.
○ «ستاده» از مطالب خط سیم فقط یادگر منبع مجاز است.
○ نشانی: کابل، کار تپه سه، سرکشورا، بیست یکس ۰۵۶۳ ○ مشهد، صندوق پستی ۹۱۲۶۵/۱۷۹ ○ تلفن و پورتکل: ۲۷۹۳۳۸۴
○ URL: dor.persianblog.com
○ E-mail: dorredrar@yahoo.com
○ قیمت: ۵۰۰ (تومان)



طرح روی جلد مربوط به ذکر حلقه مشاف (بزرگناه جلسات شر و قصه نو در دی)

✦ خواننده ارجمند!
خرید مجله یعنی ضمانتی برای بقای آن.
مجله را مشترک شوید و به دوستانتان معرفی کنید.
✦ خط سیم با عرصه گسترده پیش در کشورهای مختلف آگهی می‌پذیرد.

مشکل می شود. آنگاه است که از دل همین تفکر پیدای می شود در یاد لایمی که کوس لایالی «می زند که»

هزاره شهری، روستایی، قندهاری، بهراتی و هزاران پای نسبی دیگر که اعتبار می کنیم و به اعتباریات خردمان قداست می بخشیم. پس زندگی سیاه سفید، مسیحی و مسلمان، شیعه و سنی و... و ای کاش این مرزبندیها به همین خط باقی بماند. ادا به پدیده می کند. به ترقی، تاجیک، پشتون، وارد تعاملات بشری کرده و رنگ و عرف و سنت و محیط را به خود بگیرد. آنگاه آدمها باید به بهانه های اندک، صفشان را از مبدعگر جدا کنند؛

مطلق نگر، خطی از فرقی تا قدم عالم وجود کشیده شده و کائنات را به دو پاره بد و خوب یا سیاه و سفید، قسمت کرده است. در این بین، «منطقه انفرادی» بر خود ندارد که برای انسانهای نسبی و خاکستری مسکن و مأوایی باشد. یک طرف عالم اورست و نورو زندگی و طرف دیگر اهریمن و ظلمت مرگ، تو نباید از یکی از این دو سمت باشی و گره وجود نداری.

این آموزه تمام مدارها و مقبولی عرقانی ما را متناهی نموده، چنان که دیگرگونه بدین را حتی در حوزه هنر و ادبیات نیز سخت کرده است. هنوز که هنوز است نمانده ای هیچ مرز ادبیات ما را از ادبیات ما دور نگذارد. «مطلق انگار» شکل می دهد. در شعر ما هنوز شب نماند بدی و زشتی است و روز نشانه ای که در این نگارش تا زمانی که در همان عالم تیره می کشد، چندان مشکل آفرین نیست. مشکل از وقتی آغاز می شود که

مطلق انکاری، به معنی مطلق نگر است. بیت کردن چیزی، وجود و تعصب و ریزیدن بر آن، و با ارزش ترین چیز، نوعی ارتجاع است. این که بهار پر رنگ و بو که در صفای باطن و طهارت ظاهرش کسی را شکی نیست، بعد از یک توقف سه ماهه جایش را کریمانه به تابستان و پاییز و زمستان می بخشد، درین عبرت بزرگی می تواند باشد.

در عرصه جوامع انسانی، مطلق نگر، خصیصه جوامع سنتی است، جوامعی که هنوز در عالم اسطوره و سیر حیات دارند؛ و کشور ما، چشم بد دور، در میان مثال و اقران خود، اسطوره گرترین کشور منطقه است. کشوری با مردمانی مانده در میان نفی و اثبات های درشت. در دید جامعه مطلق نگر، خطی از فرقی تا قدم عالم وجود کشیده شده و کائنات را به دو پاره بد و خوب یا سیاه و سفید، قسمت کرده است. در این بین، «منطقه انفرادی» بر خود ندارد که برای انسانهای نسبی و خاکستری مسکن و مأوایی باشد. یک طرف عالم اورست و نورو زندگی و طرف دیگر اهریمن و ظلمت مرگ، تو نباید از یکی از این دو سمت باشی و گره وجود نداری.

این آموزه تمام مدارها و مقبولی عرقانی ما را متناهی نموده، چنان که دیگرگونه بدین را حتی در حوزه هنر و ادبیات نیز سخت کرده است. هنوز که هنوز است نمانده ای هیچ مرز ادبیات ما را از ادبیات ما دور نگذارد. «مطلق انگار» شکل می دهد. در شعر ما هنوز شب نماند بدی و زشتی است و روز نشانه ای که در این نگارش تا زمانی که در همان عالم تیره می کشد، چندان مشکل آفرین نیست. مشکل از وقتی آغاز می شود که

مطلق انکاری، به معنی مطلق نگر است. بیت کردن چیزی، وجود و تعصب و ریزیدن بر آن، و با ارزش ترین چیز، نوعی ارتجاع است. این که بهار پر رنگ و بو که در صفای باطن و طهارت ظاهرش کسی را شکی نیست، بعد از یک توقف سه ماهه جایش را کریمانه به تابستان و پاییز و زمستان می بخشد، درین عبرت بزرگی می تواند باشد.



نویسنده سید ابوطالب مغربی

سید ابوطالب مغربی
مشهد، ۸ اسفند ۱۳۸۱

خوش عاقبتی را زور کنیم و برای سفر، این بیت را بخوانم که: «نه مهر فسون نه ماه چادر کرد / نقرین به سفر چه هر چه کرد، او کرد»
سید ابوطالب مغربی
مشهد، ۸ اسفند ۱۳۸۱

طبق وعده آشکار و پنهانی که به دوستان داده بودیم، می باید این شماره ویژه نامه نوگرایی و تجدد، می بود. از آنجا که بعضی از دوستان نیز به وعده آشکار و پنهان در فرستادن مطالب داده بودند، که سر موعد نرسید، صلاح مصلحت خودش دیدیم این شماره را نیز جهت پرهیز از تأخیر مجله، به شکل عادی کار کنیم تا در شماره بعد با فرصت بیشتر در انتظار هزار و وعده خوبان بنشینیم. امید که خوبان نیز برای یک بار هم

کاشه، به وعده ایشان وفا کنند و ما بتوانیم بعد از چند سال تأخیر، این ویژه نامه گدایی را به چاپ برسانیم.
امام قیام ختام آن سر اینک است که در روزهای صفحه آرای این شماره هستیم و شاعر «مردان برق» و دوست ارجمندمان جناب سید ناصر احمدی با سفر بسته و می خورند طیار شده و روز سه ساعت تمام از خاطرات روح آور بیست ساله اش آورده و او شاید دلش برای سعیدی و واقعی بیشتر از ماتنگ شده، با رفتن احمدی نمی دانم بر سر این مجله چه خواهد آمد و این «فشی با نام» ابهام ترسناکی دارد، که جز گذشتن زمان، هیچ چیزی نمی تواند از آن برده برداری کند. پس پیش از این چه می توان گفت؟ چیز این که برای احمدی نازنین سفر خوش عاقبتی را زور کنیم و برای سفر، این بیت را بخوانم که: «نه مهر فسون نه ماه چادر کرد / نقرین به سفر چه هر چه کرد، او کرد»

عادت کرده ای و حاضر نیستی سر به تن موسیقی پاپی شعرون باشد، تو یکسری دوستی و فکری می کنی تنها دوست ممتک در عالم برای تو، همین است. تو از فکر و مشرب خاصی خوشتر می آید، بلبلی این را از مقابل هر نوع فکر مخالف، سنگرمی گیری، بگذارید یک مثال از خودمان بزنیم. در شمار اول خط سوم خوستیم بخش شعر مجله و از آن حالت کلیشه ای، که یادگار اولین دوره های ژورنالیسم ماست در پیوریم و به آن شان یک متن قابل مامل را بدیم که به هر شعری باید در حال و هوای خاص خودش پرداخته شود. دیدیم که معلمان به بدین هموار جمع می شمار ما در وسط صفحه، با عنوانهای سنگ شده ای مثل «گلزمین ادب» و «گلستان خیال» و... بدانشان در آمد، که شعر هلاک شد، سخن ما بر سر امر محال نیست: نه هدین یکبار از نام عادات تا امکان دارد و نه چندان قابل توصیف است. حرف ما بر سر گسترش عادات است و تعویض عادات خوب به خویشتن سخن اصلی تر بیرون کشیدن فکر و اندیشه و معنویت است از حوزه عادات. به مرتبه شناختها، خلاصه این که باید دیگر بهار برای ما، همان آموزه سخته ای است که در طول تاریخ عرفان این سرزمین، در نوک پیکان حمله عارفان عادت ستیز ما قرار داشته است. ما عادات نه پسند زیاد داریم که مقابله با آنها برای بی افکندن یک ساختار فکری سیاسی تازه، سخت لازم است.

عادت کرده ای و حاضر نیستی سر به تن موسیقی پاپی شعرون باشد، تو یکسری دوستی و فکری می کنی تنها دوست ممتک در عالم برای تو، همین است. تو از فکر و مشرب خاصی خوشتر می آید، بلبلی این را از مقابل هر نوع فکر مخالف، سنگرمی گیری، بگذارید یک مثال از خودمان بزنیم. در شمار اول خط سوم خوستیم بخش شعر مجله و از آن حالت کلیشه ای، که یادگار اولین دوره های ژورنالیسم ماست در پیوریم و به آن شان یک متن قابل مامل را بدیم که به هر شعری باید در حال و هوای خاص خودش پرداخته شود. دیدیم که معلمان به بدین هموار جمع می شمار ما در وسط صفحه، با عنوانهای سنگ شده ای مثل «گلزمین ادب» و «گلستان خیال» و... بدانشان در آمد، که شعر هلاک شد، سخن ما بر سر امر محال نیست: نه هدین یکبار از نام عادات تا امکان دارد و نه چندان قابل توصیف است. حرف ما بر سر گسترش عادات است و تعویض عادات خوب به خویشتن سخن اصلی تر بیرون کشیدن فکر و اندیشه و معنویت است از حوزه عادات. به مرتبه شناختها، خلاصه این که باید دیگر بهار برای ما، همان آموزه سخته ای است که در طول تاریخ عرفان این سرزمین، در نوک پیکان حمله عارفان عادت ستیز ما قرار داشته است. ما عادات نه پسند زیاد داریم که مقابله با آنها برای بی افکندن یک ساختار فکری سیاسی تازه، سخت لازم است.

عادت کرده ای و حاضر نیستی سر به تن موسیقی پاپی شعرون باشد، تو یکسری دوستی و فکری می کنی تنها دوست ممتک در عالم برای تو، همین است. تو از فکر و مشرب خاصی خوشتر می آید، بلبلی این را از مقابل هر نوع فکر مخالف، سنگرمی گیری، بگذارید یک مثال از خودمان بزنیم. در شمار اول خط سوم خوستیم بخش شعر مجله و از آن حالت کلیشه ای، که یادگار اولین دوره های ژورنالیسم ماست در پیوریم و به آن شان یک متن قابل مامل را بدیم که به هر شعری باید در حال و هوای خاص خودش پرداخته شود. دیدیم که معلمان به بدین هموار جمع می شمار ما در وسط صفحه، با عنوانهای سنگ شده ای مثل «گلزمین ادب» و «گلستان خیال» و... بدانشان در آمد، که شعر هلاک شد، سخن ما بر سر امر محال نیست: نه هدین یکبار از نام عادات تا امکان دارد و نه چندان قابل توصیف است. حرف ما بر سر گسترش عادات است و تعویض عادات خوب به خویشتن سخن اصلی تر بیرون کشیدن فکر و اندیشه و معنویت است از حوزه عادات. به مرتبه شناختها، خلاصه این که باید دیگر بهار برای ما، همان آموزه سخته ای است که در طول تاریخ عرفان این سرزمین، در نوک پیکان حمله عارفان عادت ستیز ما قرار داشته است. ما عادات نه پسند زیاد داریم که مقابله با آنها برای بی افکندن یک ساختار فکری سیاسی تازه، سخت لازم است.

عادت کرده ای و حاضر نیستی سر به تن موسیقی پاپی شعرون باشد، تو یکسری دوستی و فکری می کنی تنها دوست ممتک در عالم برای تو، همین است. تو از فکر و مشرب خاصی خوشتر می آید، بلبلی این را از مقابل هر نوع فکر مخالف، سنگرمی گیری، بگذارید یک مثال از خودمان بزنیم. در شمار اول خط سوم خوستیم بخش شعر مجله و از آن حالت کلیشه ای، که یادگار اولین دوره های ژورنالیسم ماست در پیوریم و به آن شان یک متن قابل مامل را بدیم که به هر شعری باید در حال و هوای خاص خودش پرداخته شود. دیدیم که معلمان به بدین هموار جمع می شمار ما در وسط صفحه، با عنوانهای سنگ شده ای مثل «گلزمین ادب» و «گلستان خیال» و... بدانشان در آمد، که شعر هلاک شد، سخن ما بر سر امر محال نیست: نه هدین یکبار از نام عادات تا امکان دارد و نه چندان قابل توصیف است. حرف ما بر سر گسترش عادات است و تعویض عادات خوب به خویشتن سخن اصلی تر بیرون کشیدن فکر و اندیشه و معنویت است از حوزه عادات. به مرتبه شناختها، خلاصه این که باید دیگر بهار برای ما، همان آموزه سخته ای است که در طول تاریخ عرفان این سرزمین، در نوک پیکان حمله عارفان عادت ستیز ما قرار داشته است. ما عادات نه پسند زیاد داریم که مقابله با آنها برای بی افکندن یک ساختار فکری سیاسی تازه، سخت لازم است.

و... عادت سبزی

عادت کرده ای و حاضر نیستی سر به تن موسیقی پاپی شعرون باشد، تو یکسری دوستی و فکری می کنی تنها دوست ممتک در عالم برای تو، همین است. تو از فکر و مشرب خاصی خوشتر می آید، بلبلی این را از مقابل هر نوع فکر مخالف، سنگرمی گیری، بگذارید یک مثال از خودمان بزنیم. در شمار اول خط سوم خوستیم بخش شعر مجله و از آن حالت کلیشه ای، که یادگار اولین دوره های ژورنالیسم ماست در پیوریم و به آن شان یک متن قابل مامل را بدیم که به هر شعری باید در حال و هوای خاص خودش پرداخته شود. دیدیم که معلمان به بدین هموار جمع می شمار ما در وسط صفحه، با عنوانهای سنگ شده ای مثل «گلزمین ادب» و «گلستان خیال» و... بدانشان در آمد، که شعر هلاک شد، سخن ما بر سر امر محال نیست: نه هدین یکبار از نام عادات تا امکان دارد و نه چندان قابل توصیف است. حرف ما بر سر گسترش عادات است و تعویض عادات خوب به خویشتن سخن اصلی تر بیرون کشیدن فکر و اندیشه و معنویت است از حوزه عادات. به مرتبه شناختها، خلاصه این که باید دیگر بهار برای ما، همان آموزه سخته ای است که در طول تاریخ عرفان این سرزمین، در نوک پیکان حمله عارفان عادت ستیز ما قرار داشته است. ما عادات نه پسند زیاد داریم که مقابله با آنها برای بی افکندن یک ساختار فکری سیاسی تازه، سخت لازم است.

عادت کرده ای و حاضر نیستی سر به تن موسیقی پاپی شعرون باشد، تو یکسری دوستی و فکری می کنی تنها دوست ممتک در عالم برای تو، همین است. تو از فکر و مشرب خاصی خوشتر می آید، بلبلی این را از مقابل هر نوع فکر مخالف، سنگرمی گیری، بگذارید یک مثال از خودمان بزنیم. در شمار اول خط سوم خوستیم بخش شعر مجله و از آن حالت کلیشه ای، که یادگار اولین دوره های ژورنالیسم ماست در پیوریم و به آن شان یک متن قابل مامل را بدیم که به هر شعری باید در حال و هوای خاص خودش پرداخته شود. دیدیم که معلمان به بدین هموار جمع می شمار ما در وسط صفحه، با عنوانهای سنگ شده ای مثل «گلزمین ادب» و «گلستان خیال» و... بدانشان در آمد، که شعر هلاک شد، سخن ما بر سر امر محال نیست: نه هدین یکبار از نام عادات تا امکان دارد و نه چندان قابل توصیف است. حرف ما بر سر گسترش عادات است و تعویض عادات خوب به خویشتن سخن اصلی تر بیرون کشیدن فکر و اندیشه و معنویت است از حوزه عادات. به مرتبه شناختها، خلاصه این که باید دیگر بهار برای ما، همان آموزه سخته ای است که در طول تاریخ عرفان این سرزمین، در نوک پیکان حمله عارفان عادت ستیز ما قرار داشته است. ما عادات نه پسند زیاد داریم که مقابله با آنها برای بی افکندن یک ساختار فکری سیاسی تازه، سخت لازم است.